



## نگاهی کوتاه به تاریخ‌نگاری کروژوک‌ها، یکا و ساکا

من تلاش کردم که صادقانه و در پرتو خاطرات زندگی‌ام تاریخچه کروژوک‌ها، یکا و ساکا را در معرض قضاوت خواننده قرار دهم. همان‌طور که در مقدمه نیز گفتم این تاریخچه در میان انبوهی از تحریف‌ها مدفون شده است که من به سهم خود تلاش کردم بر نقاط ابهام روشنی بیفکنم. در این بخش به‌طور خلاصه و گذرا به تاریخ‌نگاری کروژوک‌ها، یکا و ساکا اشاره خواهم کرد. امیدوارم که محققین تاریخ جنبش چپ ایران و نیز علاقمندان، با مراجعه به منابعی که در پائین اشاره خواهم کرد در باره آنچه که در این کتاب مطرح شده است به داوری بنشینند.

۱- تحلیل ارائه شده از سوی حزب توده ایران :

عبدالصمد کامبخش در کتاب نظری بر جنبش کارگری و کمونیستی در ایران در جلد نخست صفحه ۱۱۱ می‌نویسد: "در پایان رساله‌ای تحلیلی از اوضاع حزب، موضوع دیگری نیز طرح شده است که اگر چه ارتباطی به مبارزه‌ی داخل حزب نداشت، ولی بادر نظر گرفتن حدت این مبارزه می‌توانست کسب اهمیت کند و آن موضوع به اصطلاح

محافل (گروژوک) مارکسیستی بود. از مدتی پیش برخی از مخالفان حزب و عده‌ای پرووکاتور با استفاده از این واقعیت که حزب توده ایران به اقتضای زمان نام دیگری جز حزب کمونیست روی خود گذارده است می‌کوشند برای تلاشی حزب حملات خود را از چپ به عنوان کمونیست و مارکسیست وارد کنند تا شاید از این راه عده‌ای از کارگران و اعضای مومن حزب را از آن روگردان سازند (کاری که امروز به مقیاس وسیعی تحت عنوان مارکسیست - لنینیست‌های واقعی و عناوین دیگر از جانب چپ‌نماها و کمونیست‌های کاذب انجام می‌شود). از جمله‌ی این اقدامات تشکیل به اصطلاح محافل مخفی مارکسیستی بود که پیش از جنبش آذربایجان بدان اقدام شده بود و جزواتی نیز از طرف تشکیل‌دهندگان آن زیر نام درس‌های مارکسیستی انتشار یافت. مخفی بودن این محافل تنها عنوان بود. در واقع آن‌ها مخفی نبوده و از جانب پلیس شناخته شده بودند و مورد پشتیبانی دستگاه حاکمه نیز قرار داشتند زیرا صرف‌نظر از ارتباط برخی از گردانندگان آن‌ها با دستگاه‌های جاسوسی خارجی و داخلی، خود عمل آن‌ها - حمله از چپ - از نظر عینی کار دشمنان جنبش را آسان می‌نمود. کوشش این کمونیست‌های کاذب که بعداً بنام گروژوکیست معروف شدند رخنه به داخل حزب و استفاده از احساسات انقلابی کارگران بود. با تلفیق این فکر که گویا حزب توده ایران دارای رویه اعتدال است و نمی‌تواند در پیشاپیش جنبش انقلابی ایران قرار گیرد سعی داشتند تا آنجا که ممکن است افرادی را از حزب جدا سازند. آن‌ها به گرد خود محیط اسرارآمیزی بوجود آورده بودند تا آنجا که برای جلب افراد حتی چنین وانمود می‌کردند که گویا برخی از رهبران حزب هم با آنان همدستانند و عضو مخفی حزب کمونیست هستند که درون حزب توده بعنوان فراکسیون فعالیت می‌کنند.

بهنگام شدت بحران درون حزبی، کروژوک‌یست‌ها شرایط را برای خود مساعدتر یافته و بر فعالیت خود افزودند. لذا حزب مجبور شد در مقابل آنان نیز علناً موضع‌گیری کند. در افشاء این جریان از جمله در روزنامه مردم (شماره ۱۰۰ مورخه ۱۴.۳.۱۳۲۶) می‌خوانیم: "... در ایام جنگ اخیر که تعابیل بسیار شدیدی بین جوانان پرشور ایرانی و بخصوص کارگران راجع به مطالعات کتب مارکسیستی پیدا شده بود عده‌ای که در رأس آن‌ها یک جاسوس امپریالیسم قرار داشت دست بیک توطئه خائنانه‌ای زدند که بزودی دچار شکست شد. آن‌ها یک حزب کمونیست تشکیل دادند. در کروژوک‌های آن‌ها صحبت از این قرار بود که حزب توده خیانت می‌کند. حزب توده به راست می‌رود، حزب توده مبارزه طبقاتی را بطور کامل انجام نمی‌دهد، باید یک حزب کمونیست تشکیل بدهیم و انقلاب کنیم... بعد دسته‌ی دیگری بنام سوسیالیست کمونیست! عرض اندام نمودند... سردهسته آن امروز در روزنامه‌های دولتی مقالاتی به ضرر آزادی می‌نویسد... اما جریانی که هنوز هم ادامه دارد کروژوک‌های مارکسیستی است که از مدت‌ها قبل شروع به توسعه کرده و اکنون هم مأمورینش دنبال عده‌ای از جوانان حزبی و اتحادیه‌ای را گرفته‌اند و می‌خواهند تزه‌ای به ظاهر چپ و در باطن راست و انحرافی خود را به اینها تحمیل کنند... مبارزه ایدئولوژیک منظم و جدی بر ضد این دسته کوچک حتمی است...

در شماره بعدی مردم در سرمقاله زیر عنوان کروژوک‌های مارکسیستی یا لانه‌ی پرووکاسیون، هویت گرداننده‌ی این کروژوک‌ها، نُورُو (سید باقر امامی) که خودش را عضو فرقه کمونیست معرفی می‌کرد به عنوان یک پرووکاتور فاش شده است. در سند هیئت اجراییه موقت درباره کروژوک‌های مارکسیستی گفته می‌شود که ارتباط این جریان با عناصر فاسد و مرتبط با مقامات امپریالیستی آشکار است.

افراد این کروزوک‌ها برخی عامل و برخی فریب خوردگان یک دستگاه پرووکاسیون در خارج از حوزند که ماهیت پلیسی و امپریالیستی آن در این اواخر روشن شده و به ثبوت رسیده است. (رجوع شود به تحلیلی از اوضاع حزب در صفحه ۳۲ و به بعد.. (از کتاب "نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران نوشته عبدالصمد کامبخش جلد نخست" صفحه ۱۱۱، انتشاران حزب توده ایران، چاپ آلمان شرقی سال ۱۹۷۲).

۲- مقاله "طیف رنگانگ چپ و ظهور و سقوط جنبش چپ ایران" به قلم ریکا کریمی مندرج در نشریه ایران و جهان (شماره‌های ۲۵۲...۲۵۳ شهریور ۱۳۶۴ صفحه ۲۸)،

در این مقاله پیرامون کروزوک‌ها می‌خوانیم: "کروزوک‌ها که در زبان روسی به معنی محفل است داستانی بس نافرجام دارد. این گروه که بعداً به چند شاخه تقسیم شد منشعب از حزب توده نبود بلکه در سال ۱۳۲۳ تلاش داشت اعضای جوان حزب توده را بسوی محفل‌های مارکسیستی جلب نماید. پس از چندی رهبر این گروه به نام باقر امامی از تشنجات داخلی حزب توده که ناشی از انشعاب جمعیت سوسیالیست توده ایران بود استفاده کرد و در سال ۱۳۲۸ کروزوک مارکسیستی را بنیان نهاد. روزنامه‌ای نیز به نام "به پیش" منتشر نمود. فعالان کروزوک پیروزی، متین دژ، پیروزوجو، بسطامی، آوانس مرادیان و آلبرت سهرابیان بودند. تنی چند از فعالان این گروه از جمله سهرابیان و مرادیان "یکا" را که مخفف "یادرو کمونیستی ایران" است تأسیس کردند. "یادرو" در زبان روسی به معنی "هسته" است. جمع "یادرو" "یادر" تلفظ می‌شود. گروه‌سازی باقر امامی و همراهانش به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه به دنبال چند گروه قبلی یک جریان به نام اختصاری "کسکا" تولد می‌یابد که ظاهراً قرار بوده است که کارگران-سربازان- و کارمندان ایران را در زیر یک سقف جمع کند. فعالان این گروه حمید ستارزاده و علی‌نیا

بودند. از همین جریان انشعابی یک دسته جدید به نام "گاما" (گروه انقلابی مارکسیستهای ایران) متولد می‌شود و سپس "پکا" و "گاما" با هم متحد می‌شوند و "ساکا" (سازمان انقلابی کمونیستی ایران) را تشکیل می‌دهند. اعضای کادر مرکزی ساکا عبات بودند از حمید ستارزاده، هونان عاشق، فشارکی، اردین، گوران، طباطبائی، بهروز صتعی، عبدالله مهری، هادی پاکزاد... که بعداً از ساکا جدا شدند و روش مبارزه مسلحانه را برگزیدند. "ساکا" در سال ۱۳۴۹ از هم پاشید و منحل شد. باقر امامی همان‌طور که در آغاز این بخش اشاره کردم سرنوشتی نافرجام داشت. این همه گروه‌سازی بی‌نتیجه او را فرسوده کرده بود، او تلاش می‌کرد حزب توده را نزد مقامات دولت شوروی بی‌اعتبار جلوه دهد که موثر نیفتاد. باقر امامی بعداً نام خود را نزد "شوروی‌ها" تغییر داد و پس از چندی خودکشی کرد. پایان نقل قول از مقاله ریکا کریمی.

۳- نقطه نظرات زنده یاد بیژن جزئی در باره کروژوک‌ها و ساکا:

رفیق جزئی در کتاب "تاریخ سی ساله"، صفحه ۱۰۲ دیدگاه‌های خود را با عنوان از کروژوک‌ها تا ساکا به این گونه بیان می‌کند: باقر امامی فرزند یک خانواده اشرافی بود که توسط معلم خود با افکار سوسیالیستی آشنا شد و برای آمرختن مارکسیسم پس از انقلاب به شوروی رفت. امامی در شوروی آموزش‌هایی دید و به ایران بازگشت ولی داخل حزب کمونیست نشد و شبکه‌ای را به وجود آورد که در اوائل دهه دوم حکومت رضا شاه به اتهام جاسوسی برای شوروی کشف و افراد آن بازداشت شدند. امامی از اعدام گریخت و به حبس ابد محکوم شد. در زندان با اعضای حزب کمونیست و بعدها با گروه ۵۳ تفر آشنا شد. پس از شهریور آزاد شد و در جنب حزب توده شروع به فعالیت کرد. امامی طی مدت زندان از یک فرد متهم به جاسوسی موضع خود را به یک فرد سیاسی تغییر داد. این موضع را پس از آزادی حفظ کرد تا

یک فرد سیاسی تغییر داد. این موضع را پس از آزادی حفظ کرد تا مقارن تشکیل اولین کنگره حزب توده در سال ۲۳ امامی در درون حزب مسائلی را مطرح کرد که همه آنها تأکید در ضرورت آموزش مارکسیسم-لنینیسم در حزب و اعلام ایدئولوژی طبقه کارگر بعنوان ایدئولوژی حزب مربوط می‌شد. حزب توده در این مدت به امامی اجازه داد که در درون یا بهتر بگوئیم در جنب حزب کلاسی برای آموزش مارکسیسم تشکیل دهد ولی پس از کنگره اول که حزب رسماً موضع خود را تعیین کرد امامی از آن جدا شد و عده‌ای را نیز به نام کروژوک (که در زبان روسی به معنای محفل است) جمع کرد و به تبلیغ نظرات خود پرداخت. حزب توده کروژوک را محکوم کرد و در محافل شوروی نیز امامی را مرقد از جنبش کارگری اعلام کردند ولی امامی به فعالیت خود ادامه داد.

مقارن این جریان، جریان دیگری از جانب آپریم در حزب توده بوجود آمد که از نظر موضع‌گیری نزدیک به جریان امامی بود. آپریم مسئله آموزش ایدئولوژی طبقه کارگر را ضروری دانسته و خواستار ایجاد یک هسته پیشرو و با انضباط از نیروهای حزب بود که بتواند در مقابل رژیم دست به اعمال قدرت زده و در موقع مقتضی عملیات مسلحانه برپا کند. حزب مشی آپریم را چپ روی خواند و نخست او را از حزب با مصالمت راند و هنگامی که آپریم و همکارانش زیر عنوان "آوانگاردیست‌ها" معروف شدند، از طرف حزب توده مورد حمله قرار گرفتند ولی آپریم بکار خود خاتمه داد و همکارانش به حزب توده بازگشتند. کروژوک‌ها پس از جدائی به فعالیت تشویک پرداختند و از ایفای نقش سیاسی در جامعه بازماندند. موقعیت حزب توده و گرایش و نظرات امامی آن‌ها را به یک محفل تشویک تبدیل کرد. کروژوک‌ها در رقیب آذربایجان و انشعاب ملکی بی‌تفاوت ماندند و به تدریج تحلیل

رفتند. پس از بهمن ۲۷ امامی که صحنه را خالی می‌دید افرادی را که برایش مانده بود جمع کرد و فعالیت تازه‌ای را آغاز کرد. این بار امامی نام (شوراها) را بر خود گذاشت. در سال ۲۸ نشریه‌ای منتشر کرد به نام "به پیش". این نشریه با رنگ سرخ چاپ می‌شد و درست هنگامی که حزب توده در حال عقب‌نشینی بود رنگ و بوی تند و تیزی داشت. پلیس امامی و همکارانش را بازداشت کرد. از جمله همکاران امامی در این مرحله این افراد بودند: پیروزی، متین دژ، پیروزجو، بسطامی، آوانس مرادیان، آلبرت سهراییان و دیگران. امامی به پنج سال زندان محکوم شد و همکارانش به سه سال زندان و کمتر. امامی در سال ۳۱ با در سال تخفیف آزاد شد. در این مدت دوباره حزب توده قدرت گرفته بود و در پلنوم کمیته مرکزی مارکسیسم...لنینیسم به عنوان ایدئولوژی حزب اعلام شده و بحث بر سر اعلام حزب توده به عنوان حزب طبقه کارگر ایران یا حزب طبقات زحمتکش بود. عده‌ای از همکاران امامی به حزب توده پیوستند از جمله پیروزی و متین دژ. در اواخر ۱۳۳۱ (مقارن فوت استالین) متین دژ در یک برخورد خیابانی بر اثر اصابت گاز اشک آور به شهادت رسید. امامی پس از آزادی، فعالیت‌های مشکوکی کرد. او با اداره آگاهی تماس گرفت و این تماس خود را با محافل پلیس حفظ کرد. عده‌ای از همکاران قدیمی امامی از این تماس خبر داشتند ولی امامی تماس خود را جنبه ضداطلاعاتی داد و قصد خود را کسب اطلاعات از پلیس و فریب دادن آن اعلام کرد.

در این موقع اما "یادر" کمونیستی ایران را به وجود آورد. "یادر" در زبان روسی به معنی هسته است. مخفف این کلمه "یکا" می‌شود. امامی برای تعلیم افراد کمتر از کتاب‌ها و آثار مستقیم مارکسیستی استفاده می‌کرد. خودش رساله‌ای نوشته بود به نام "الفبای مارکسیسم" که آن را بارها مورد تجدیدنظر قرار داد. در این رساله برداشتی مسخ



شده و ناقص از مارکسیسم-لنینیسم ارائه شده بود. افرادی که تحت تعلیم امامی قرار می‌گرفتند بزودی خصلت‌های مبارزه جویانه را از دست می‌دادند و تبدیل به عناصری بی‌عمل و نظریات می‌شدند. این نحوه تعلیم و تربیت با مقاصد و برنامه‌های امامی هماهنگی داشت. پلیس از همان نخست از وجود "یکا" اطلاع داشت. پس از ۲۸ مرداد تماس‌های اصلی "یکا" ادامه داشت. از سوی دیگر امامی خود با گروه دیگری که در تأسیس آن نقش اساسی داشت، همکاری داشت. این گروه زیر عنوان "ک. د. س. کا" یا کارگران، دهقانان، و سربازان کمونیست ایران افرادی را جمع کرده بود. امامی که با ساختن این عناوین می‌خواست کمبدهای اساسی این گروه‌ها یعنی کمبود عناصر مبارزاتی را در آن‌ها جبران بکند سرانجام دو جریانی را که به وجود آورده بود در هم ادغام کرد. حمید ستارزاده و علی‌نیا از مسئولان "کدسکا" بودند که به "یکا" پیوستند. پس از چند سال در جریان وحدتی که به وجود آمده بود بی‌انضباطی روی داد و عده‌ای زیر نام "گاما" جدا شدند. این خیمه‌شب‌بازی‌ها که زیر نظر پلیس انجام می‌گرفت همچنان ادامه داشت. طی این سال‌ها افرادی به این گروه‌ها کشیده شدند، و محیط مسموم‌کننده این روابط به تدریج از آن‌ها عناصری حراف با برداشت‌های بیگانه با روح و جوهر مارکسیسم-لنینیسم و حتی بیگانه با تئوری‌های اصیل مارکسیسم-لنینیسم به وجود آورد. امامی در حالی که فرتوت شده و خصوصیات اخلاقی زشتی از خود نشان می‌داد و در حالی که در یک رشته روابط گروهی محفلی و پلیسی گیر کرده بود، در اوائل سال ۱۳۴۶ خودکشی کرد.

در اوائل سال ۱۳۴۷ "یکا" و "گاما" که از یکدیگر جدا شده بودند در هم ادغام شدند و "ساکا" سازمان انقلابی کمونیست‌های ایران را به وجود آوردند. کادر مرکزی "ساکا" در آخرین دوره فعالیتش از افراد زیر

تشکیل شده بود: حمید ستارزاده، هونان عاشق، فشارکی، اردین، گوران. "ساکا" در تهران، مشهد و اصفهان و دیگر شهرها شبکه‌هائی به وجود آورده بود. در این شبکه‌ها برنامه اصلی هم‌چنان کادرسازی بود. عده‌ای از افراد ساده و صادق که به تور افراد کهنه‌کار و همکاران قدیمی اصامی خورده بودند وسیله‌ای برای جلب افراد جوان و بی‌تجربه به "ساکا" شده بودند. این افراد ساده و بی‌تجربه مثل همیشه بهترین پوشش برای پنهان کردن قبح مقاصد اشخاص مزدوری بودند که خود اعتقادی به مبارزه نداشتند و گروه را وسیله‌ای برای ارضاء جاه‌طلبی خود قرار داده بودند. "ساکا" مانند تشکیلات تهران، اطلاعات افراد خود را از جریان‌های سیاسی مخفی جمع می‌کرد و توسط عوامل پلیس که در آن نفوذ کرده بودند در اختیار پلیس قرار می‌داد. چند تن از اعضای موثر "ساکا" بازداشت و آزاد شده بودند و می‌دانستند که پلیس از زیر و روی فعالیت‌شان اطلاع دارد. در سال ۱۳۴۹ عده‌ای از افراد "ساکا" به تدریج خود را از کنترل مرکزیت "ساکا" خارج کردند و بی‌توجه به ماهیت و خصوصیت "ساکا" مشی دیگری در پیش گرفتند. هادی پاکزاد، عبدالله مهری، دکتر طباطبائی، بهروز صنعی از جمله این افراد بودند که تماس‌هائی با گروه‌های سیاسی - نظامی گرفته در جهت مشی مسلحانه عمل کردند. این عده دست به اقداماتی زدند که عناصر قدیمی "ساکا" را به وحشت انداخت و موجب شد که در نیمه دوم سال ۱۳۴۹ "ساکا" رسماً منحل شود. ولی این انحلال نتوانست شبکه‌های "ساکا" را کاملاً از هم ستلاشی کند. پلیس در تعقیب این جناح جدا شده از "ساکا" بود که با علنی شدن جنبش مسلحانه روبرو شد. در این شرایط باقی‌گذاشتن شبکه‌ها و افراد جوان "ساکا" خطرناک تشخیص داده شد و پلیس شروع به بازداشت اعضای "ساکا" کرد. حمید ستارزاده که نقش دبیری "ساکا" را داشت در همان روزهای نخست مثل عده‌ای از

اعضای ساده "ساکا" آزاد شد. اکثریت قاطع افراد "ساکا" در مراحل بازجویی و دادگاه تسلیم شدند. بخصوص مسئولان و افراد موثر و قدیمی "ساکا" به طور کامل تسلیم پلیس شدند. جناح مبارزی که از "ساکا" جدا شده بود جداگانه محاکمه و به زندان‌های سنگین محکوم شدند. (پایان نقل قول از تاریخ سی ساله نوشته بیژن جزئی، صفحه ۱۰۴ کتاب).

۴- در کتاب سازمان‌دهی و تاکتیک از سازمان مجاهدین خلق ایران مطلبی درباره ساکا نوشته شده است که آن را از صفحه ۱۱۸ کتاب مزبور نقل می‌کنم: "ساکا" در واقع تلفیقی است از دو سازمان کمونیستی بنام‌های "گاما" به رهبری دکتر ستارزاده و "یکا" یادر کمونیستی ایران" یادر به معنی "هسته" به رهبری امامی. بعدها پس از خودکشی امامی، ستارزاده توانست رهبری "ساکا" را نیز به عهده بگیرد. ستارزاده همان کسی است که بعد از حدود ۲۰ سال فعالیت مخفی وقتی در سال ۱۳۴۹ توانست حدود ۲۰۰ نفر را بدور تشکیلات خود جمع کند، همه را یکجا تحویل پلیس داد و درحالی که خود و پسرش "فریدون ستارزاده" فارغ‌التحصیل رشته فیزیک دانشکده علوم دانشگاه تهران بیش از ۱۱ روز در زندان نماندند (و اکنون به قرار اطلاع، مجدداً تحت نظر ساواک شروع به کار به اصطلاح مخفی سیاسی کرده‌اند) ولی افراد پائین این سازمان هر کدام به ۵ تا ۱۰ سال زندان محکوم شدند. ستارزاده لیستی مرکب از امامی، شغل، مدارک سازمانی و کیفیت کاردانی ۲۰۰ نفر از اعضای خود را در عرض یک جلسه در اختیار ساواک قرار می‌دهد و همگی افراد ساکا یک روزه به دام پلیس می‌افتند.

جریان واقعه از این قرار است که ساکا در سال ۱۳۴۹ تقریباً منحل می‌شود، دو نفر برای گرفتن ارتباط با فدائیان به شمال می‌روند. به علت جو پلیسی حاکم بر شمال به خاطر عملیات فدائیان، این دو نفر مورد سوءظن قرار گرفته و بازداشت می‌شوند. این دو نفر محمل

مناسبتی نداشته و قضیه جدی گرفته می‌شود. از نزد آن‌ها شماره تلفن ستارزاده را در مشهد گیر می‌آورند و او را دستگیر می‌کنند. وی قبول می‌دهد که به شرط آزادی، همه چیز را بگوید و بعد از این که ساواک قبول می‌کند، او یک کروکی کامل از اعضای گروه رسم می‌کند. "امامی" با این که با پلیس همکاری نکرده، ولی سابق زیادی در خیانت به آرمانهای حزبی داشته است. وی مدتی پیش عاشق یک دختر ارمنی می‌شود و پول تشکیلات را مصرف این دختر می‌کند و وقتی قضیه فاش می‌شود خودکشی می‌نماید و بدین ترتیب راه را برای رهبری ستارزاده، همان‌طور که گفته شد، کاملاً باز می‌کند. گروه "ساکا" هنوز از قرار معلوم فعالیت سیاسی دارد و به نشر افکار اپورتونیستی علیه مبارزه مسلحانه و ارائه تزه‌های فرصت طلبانه سیاسی می‌پردازد. لازم به یادآوری است که به این ترتیب ساواک نه تنها توانست تور پلیسی خود را به وسیله این سازمان‌ها که از بالا به خودش متصل هستند پهن کند بلکه افکار اپورتونیستی و ارتجاعی سیاسی را به وسیله همین سازمان‌ها وارد مجامع روشنفکری کرده و به این ترتیب می‌کوشد وحدت فکری و نظری را در بین مبارزین دچار اخلال کند. پایان نقل قول از "کتاب سازماندهی و تاکتیک‌ها، صفحه ۱۲۰ از انتشارات مجاهدین خلق ایران". این کتاب قبل از انحلال کامل ساکا نوشته شده و در سال ۱۳۵۳ در خارج از کشور چاپ شده است.

۵- باز از جمله مقالات نادرست و زهرآگینی که علیه کروژوک‌ها نوشته شده است مقاله‌ای است که به قلم ای-بلوف در نشریه تروود، ارگان اتحادیه‌های کارگری نفت باکو منتشر شد. این مقاله تا آن جا که در خاطرمان مانده است در تابستان ۱۳۲۵ یا ۱۳۲۶ چاپ و پخش شد و در آن هنگام از رادیو مسکو و رادیو باکو هم خوانده شد. این همان مقاله‌ای است که محتوی ضدکروژوکی آن در آن زمان، مورد استناد

نشریات حزب توده قرار گرفت.

تاریخ‌نویسی که می‌خواهد به بررسی مسئولانه و علمی یک موضوع بپردازد بدون شک ناگزیر است با بردباری و تلاش مکنفی اسناد، مدارک و شواهد مربوط به موضوع مورد مطالعه را گردآوری کرده و با نشان دادن جوانب گوناگون موضوع مورد بررسی، به تشریح آن بپردازد. اگر مورخ یک مارکسیست و مدعی باشد که شیوه تحلیل و بررسی دیالکتیکی، راهنمای او در تاریخ‌نگاری است پس وفاداری و تعهد به واقعیت اهمیت هر چه بیشتری خواهد یافت. اما تاریخ‌نگاری که بدون بررسی عمیق و همه‌جانبه حقایق، با شتاب‌زدگی و سطحی‌نگری، بدون وسواس علمی و تحقیقی برای گردآوری و بررسی نقادانه همه اسناد و منابع و شواهد به قضاوت بپردازد مسلماً حاصل کارش بی‌ارزش و فاقد اعتبار خواهد بود. انحراف از شیوه علمی و درست تحقیق علمی به ویژه موقعی ابعاد غیرقابل قبول پیدا می‌کند که به تعصبات و تسویه حسابهای فرقه‌ای آغشته شود. در این موارد کسی که به تالیف تاریخ می‌پردازد دیگر کاری به کشف حقایق ندارد بلکه برای تقدیس فرقه خود باید مهر ابطال بر همه حقایق و شواهد بزند و حتی مسلم‌ترین حقایق را قلب واقعیت کند. اما کسانی که نوشته‌های آن‌ها را در صفحات گذشته پیرامون کروژوک‌ها نقل کردم زحمت کار تحقیقی برای دست‌یابی به حقایق را به خود نداده‌اند. در این نوشته‌ها در بهترین حالت نویسندگان نقل قول‌های دست‌چندم را که در اکثر موارد آکنده از ابهامات و یا اشتباهات فاحش است مبنای قضاوت و تاریخ‌نگاری قرار داده‌اند و یا شنیده‌هایشان از این یا آن فرد را حقیقت فرض کرده‌اند. و به همین خاطر است که کار ارائه شده توسط آن‌ها نه فقط فاقد هر گونه ارزش و اعتبار تاریخی است بلکه می‌توان گفت "تحریف‌نگاری" را جایگزین "تاریخ‌نگاری" کرده است.

از آن چه که در بالا نقل شد می‌توان چند روش تاریخ‌نگاری را تشخیص داد:

روش اول، روش برخورد حزب توده در تاریخ‌نگاری و اصولاً با مخالفین فکری و ایدئولوژیک خود است که من در فصول قبلی نیز به آن‌ها پرداخته‌ام و این جا قصد تکرار گفته‌های قبلی را ندارم. اما در یک کلمه می‌توان گفت که جوهر روش حزب توده در برخورد به مخالفین برگرفته از سنت استالینی بود. توده‌ای‌ها به راحتی هر مخالف خود را عامل دشمن جلوه می‌دادند. همان گونه که دستگاه استالینی از تروتسکی و بوخارین که از انقلابیون و رهبران برجسته و طراز اول انقلاب بلشویکی بودند عامل امپریالیسم می‌ساخت و در دشمنی با آن‌ها تا امحای فیزیکی‌شان پیش می‌رفت، حزب توده نیز با تاسی از این سنت مضموم، به راحتی هر مخالف فکری را فرد مشکوک و هر جریان فکری دیگراندیش را عامل دشمن و پرووکاتور قلمداد می‌کرد. این روش حزب توده را ما پس از انقلاب بهمن در برخورد با نیروهای چپ مبارز نیز شاهد بودیم. اما دستگاه تحلیلی حزب توده دارای وجه مشخصه دیگری نیز بود که آن را از هر گونه ارزش و اعتبار ساقط می‌کرد و آن تبعیت تحلیل‌های این حزب نه از واقعیت‌های مبارزه طبقاتی بلکه انطباق آن با سیاست خارجی اتحاد شوروی است. درست به همین علت بود که روزی باید مصدق عامل امریکا می‌شد و روز دیگر خمینی یک مبارز ضد امپریالیستی و اسلام خمینی معادل سوسیالیسم علمی، روشن است که چنین بینش تحلیلی نیازی به شناخت واقعیت‌ها، به تحقیق و داوری علمی ندارد.

حال که در باره شیوه تاریخ‌نگاری حزب توده پرداخته‌ام لازم است که درباره شیوه برخورد ای. بِلوف‌ها یا نویسندگان و محققین شوروی سابق نیز نکاتی یادآور شوم. با نظامی که سوسیالیسم بوروکراتیک در شوروی

سابق ساخته بود اصولاً مقوله‌ای بنام آزادی تحقیقات علمی و تاریخی وجود نداشت. نویسندگان با دریافت خط از کمیته مرکزی موظف بودند با دوختن آسمان به ریسمان خط و سیاست حاکم را توجیه کنند. به همین خاطر است که علوم تحقیقی در اتحاد شوروی سابق معنای خود را از دست داده و به یکی از ابزار تبلیغاتی دولت مبدل شده بود. بدین ترتیب حزب کمونیست شوروی برای خود سیاست رسمی، احزاب و نمایندگان رسمی (مانند حزب توده...) داشته و اصولاً کاری نداشت که در کشور مورد نظر مبارزه طبقاتی چه روند و روالی دارد و احزاب کارگری و سوسیالیستی چه نقشی در این میان ایفا می‌کنند. البته بودند احزاب قدرتمند کمونیستی که بخاطر نفوذ توده‌ای قوی اجازه نمی‌دانند که سیاست‌های دولت شوروی به آن‌ها دیکته شود و بالعکس سیاست خود را به طرف مقابل دیکته می‌کردند. همه می‌دانیم که حزب توده از این دسته احزاب نبود. باری، امامی برای ما نقل کرده بود در دوره‌ای که هنوز ارتش سرخ در ایران بود و دیدار با مقامات شوروی مشکلی به وجود نمی‌آورد با "علی‌اف" کنسول شوروی که با وی سابقه آشنایی داشت دیدار کرده و ضمن اعتراض به پخش گفتار رادیو مسکو درباره کروژوک‌ها نقطه نظرات خود را درباره سیاست‌های حزب توده مطرح کرده بود. امامی می‌گفت علی‌اف دوستانه به من گفت: "رفیق تماسی نوشته‌ها و انتقادات شما علیه حزب توده و انتقادات شما از روش‌ها و سیاست‌های اتحاد شوروی را که از موضع یک جریان آزاد و پاک‌اندیش و معتقد به آرمانهای طبقه کارگر نوشته شده است به مسکو فرستادم. اما می‌دانم که آن‌ها زیر خروارها مدرک و اسناد بایگانی شده، خاک خورده و خراهند پوسید. علت هم بسیار روشن است. زیرا شوروی حزب توده را به رسمیت شناخته و بنابراین حاضر نیست از هیچ گروه و سازمان چپ دیگری چیزی بشنود. متأسفانه تلاش تو حاصلی

ندارد و فریاد تو را کسی نخواهد شنید." پس از قریب سی سال همین تجربه برای رفقا خاجاطور و آوانس به گونه دیگر تکرار شد. رفیق خاجاطور همزمان با دستگیری ما، موفق شد به ارمنستان شوروی مهاجرت نماید و بدین ترتیب از دستگیری و زندان رهائی یابد. رفیق آوانس اما پس از رهائی از زندان به ارمنستان مهاجرت کرد. پس از چهار ماه طبق قراری که با هم گذاشته بودیم نامه مفصلی به تاریخ هفت سپتامبر ۱۹۷۹ برایم ارسال کرد. در نامه نوشته بود: "وقتی خاجاطور را دیدم گو این که نیروی خارق‌العاده‌ای به او داده باشند، چنان خوشحال شده بود که در پوست خود نمی‌گنجید. کلیه حوادثی را که در چند سال گذشته پرایش اتفاق افتاده بود برایم نقل کرد. با امیدواری به من پیشنهاد نمود که نامه‌ای به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نوشته و کسب تکلیف نمائیم. من نیز این کار را انجام دادم. بعد از نوشتن نامه چندی نگذشته بود که مرا از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست ارمنستان خواستند. هنگامی که با فرد مسئول از کمیته مرکزی در ارمنستان روبرو شدم از من پرسید هدف شما از نوشتن نامه چیست؟ گفتم تمام آن چه که لازم است در نامه نوشته شده است. پرسید چرا نامه را به زبان فارسی نوشته‌اید؟ گفتم به این زبان بیشتر آشنائی دارم. باز پرسید چه کمکی می‌خواهید؟ گفتم دستهایم از کار نیفتاده و احتیاج به چنین کمک‌هایی ندارم. باز پرسید چه کاری می‌خواهید بکنید؟ در پاسخ به او گفتم، رفیق من در آن نامه درباره وظائف اجتماعی کسب تکلیف نموده‌ام نه درباره پیدا کردن کار و تأمین زندگی و در ضمن آن کتاب‌ها، یعنی دو جلد "مرد منصف" و یک جلد کتاب پنجم "دروس کلاس‌های آموزشی گروه کروژوک‌ها" و چند نامه برای کمیته مرکزی حزب کمونیست فرستاده‌ام که می‌خواهم بدانم سرنوشت این کتاب‌ها چه شده است؟ او گفت: ای بابا تو که به میهن



خودت برگشته‌ای به ایران چه کاری داری... دل کن برو دنبال زندگیت. حرفش را بردم و گفتم: زندگی من به دنیا بستگی دارد نه فقط به شرایط اقتصادی سیاسی ایران پس اجازه بدهید به هر شکل خودم می‌دانم دست به فعالیت بزنم. او با تنلی حرفم را برید و گفت: نه، نه اجازه ندارید وقتی سر کار رفتید و سرگرم کار شدید با شما تماس خواهند گرفت. پس از آن، جریان شما روشن خواهد شد. گفتم، خوب درباره کتاب‌ها چه می‌گوئید؟ او پاسخ داد کتاب‌ها که نوشته شده هر چه باید بکنند می‌کنند. اصلاً شما برای چه این موضوع را پی‌گیری می‌کنید؟ گفتم رفیق ما عمری در ایران در راه مبارزه صرف کردیم. در ضمن این کتاب‌ها نتیجه زحمت یک سازمان می‌باشد. چرا باید بی‌پاسخ بماند؟ این کتاب‌ها یا مفید می‌باشند یا بی‌ارزش. در هر صورت برخورد کردن و پاسخ دادن به آن‌ها شرط نخستین رفاقت است. اگر نبود چرا بخوادم این همه زحمت را می‌دادم. در این جا مسئول محترم گفت: پاسخ دادن به نوشته و کتاب‌های شما بما مربوط نیست و من از این جریان آگاهی ندارم. در این بین از من پرسید شما امیرج اسکندری را می‌شناسید؟ گفتم من او را می‌شناسم ولی با وی کار نمی‌کردم و من توده‌ای نیستم. گفت رهبر شما ملا یا آخوند بود؟ گفتم خیر یک کمونیست بود و برای همین هم نوشته‌هایش را به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ارسال کردم. در این جا دیگر جای شکی برابم باقی نماند که با شیادان مخالف خودمان روبرو هستیم که در این جا به نام انقلابیون ایرانی هر فردی را می‌خواهند لجن مال می‌کنند و نمی‌گذارند حقایق برای این‌ها روشن شود... در این جا اشاره ر. آوانس به ر. اردشیر آوانسیان است که در آن موقع ساکن ارمنستان بود و احتمالاً در باره امامی این اطلاعات را به حزب کمونیست داده بود که نامبرده یک ملا و یا آخوند می‌باشد.

در همین ارتباط لازم می‌دانم که دیدارم را با ر. آرداشس نقل کنم. در ۱۳۶۴ برای بازدید بستگانم به ارمنستان شوروری سفر کردم. دوستان و آشنایان من که با آرداشس آوانسیان آشنائی داشتند به نامبرده اطلاع دادند که من برای مدت کوتاهی به عنوان توریست در ارمنستان خواهم بود. او که از سوابق من اطلاع داشت ابراز علاقه کرد که با هم دیداری داشته باشیم. من نیز بخاطر آن که با جزئیات دقیق‌تر مربوط به اختلاف بر سر تشکیل "حزب توده" و یا "حزب کمونیست" از زبان یکی از طرفین اصلی این اختلاف آگاهی یابم و زوایای این اختلاف هر چه بیشتر برایم مستند شود، علاقه زیادی به این ملاقات داشتم.

هنگامی که با هم روپرو شدیم همدیگر را در آغوش کشیدیم. پس از شروع مباحثات مطرح کردم رفیق آرداشس شما پس از رهائی از زندان همانند امامی معتقد به ایجاد حزب کمونیست بوده و پروژه حزب توده را نادرست دانسته و به امامی نیز قول داده بودید در این راستا مشترکاً فعالیت کنید. چه شد که این اندیشه را دیگر پیگیری نکرده و هر بار به علتی از همکاری سرباز زدید! رفیق آرداشس پاسخ داد: موقعیت طوری بود که نمی‌شد وارد چنین کارهائی شد. مسلماً پاسخ ر. آرداشس دوبه‌لو و مبهم بود و آشکار بود که در این مورد نمی‌خواهد وارد بحث شود. او بلافاصله برای عوض کردن بحث از من پرسید که چرا با حزب توده کار نکرده‌ام؟ من مفصلاً دلایل عدم همکاری را با حزب توده به او توضیح دادم (خواننده می‌تواند در این مورد به جمع‌بند فصل مربوط به کروژوکها مراجعه کند) و در ضمن اضافه کردم که کیانوری در آستانه انقلاب در مصاحبه معروف خود اعلام کرد که تفاوتی میان مبانی اسلام و سوسیالیسم علمی وجود ندارد و همکاری حزب توده با خمینی نه بر ملاحظیات تاکتیکی بلکه از خصلت

استراتژیک برخوردار است. به او گفتم اگر شما به جای من بودید چه می‌کردید؟ در حالی که به خشم آمده بود گفتم به این نادان گفتم که چنین کاری نکن و بار دیگر خط بطلان بر ما نکش... اما او گوشش بدهکار این حرفها نبود اما واقعیت این بود که در آن زمان سیاست شوروری در ایران ایجاد یک جبهه ضد فاشیستی بود بطوری که متفقین را تحریک نکند و بنابراین حزب توده نیز که دنباله‌روی سیاست خارجی شوروری بود همان مشی دیکنه شده را پی‌می‌گرفت و ر. آرداشس نیز که از این ماجرا اطلاع داشت آگاهانه نمی‌خواست وارد این بحث شود.

در باره اختلاف بروز کرده درباره کروژکها در کمیته مرکزی حزب شده از ر. فروتن هم، زمانی که در قید حیات بود، سؤال کردم. ر. فروتن سریعاً به نام‌هام پاسخ داده و مطرح کرد که چیزی از این بابت به یاد ندارد.

در ارتباط با شیوه برخورد زنده‌یاد بیژن جزئی لازم است یک خاطره کوتاه نقل کنم. بیاد دارم که با رفیق جان‌باخته حسن اردین (۱۳۶۲-۱۳۱۷) در زندان درباره نظریات ر. بیژن جزئی پیرامون کروژوک‌ها و گروه ساکا گفتگو می‌کردیم. از ر. اردین پرسیدم رفیق چرا ر. جزئی که سال‌ها با ما در زیر یک سقف در زندان زندگی می‌کند برای تحقیق درباره تاریخچه سازمان ساکا از ما که از اعضای قدیمی این سازمان بودیم پرس‌وجو و تحقیق نکرده و مبنای تاریخ‌نگاری خود را در کتاب "تاریخ سی‌ساله" نظرات نادرست ر. عبدالله مهری، که آگاهی اندکی از تاریخچه ساکا و تحولات آن داشت، قرار داد. تاریخ‌نگاری ر. جزئی نه فقط آکنده از اطلاعات نادرست و غیرموثق از پیدایش کروژوک‌ها و تحولات بعدی تا سازمان ساکا است بلکه این رفیق به خود تردیدی راه نداده است که امامی را به عنوان عامل پلیس

معرفی کند. شگفتا که ما را نیز عامل پلیس ندانسته و کارگران صادق و ساده نامیده است؟! ر. اردین گفت: "ر. جزنی برای اثبات صحت مشی مسلحانه و مردود دانستن باصطلاح مشی "سیاسی کاری" ما نیازی به تحقیق از ما نداشته است زیرا در هر صورت او باید به بطلان خط مشی ما می‌رسید. ر. اردین افزود، ر. جزنی برای دستگاه تحلیلی خود نیاز به فاکت‌هایی داشت که عبدالله مهری در اختیار وی می‌نهاد..."

همانطور که مطرح کردم یکی از تجلیات شیوه غیرمسئولانه تاریخ‌نگاری زدن برچسب پلیس بودن به امامی بود. زمینه قبلی این برچسب برخی از اظهارات ر. عبدالله مهری بود که در زیر به توضیح آن می‌پردازم.

عبدالله مهری از رفقای سازمان ما بود که دارای استعداد فراوانی در جلب افراد به سازمان بود. او در سال ۱۳۴۶ با تعدادی از فعالینی که از حزب توده بریده بودند ارتباط پیدا می‌کند که اگر درست در خاطرمان مانده باشد نام در نفر از آنها بیژن و ناصر بود. رفیق مرادیان مسئول عبدالله مهری بود و از وی می‌خواهد که با این افراد قطع رابطه کند اما ر. عبدالله که در این گونه موارد خودسرانه عمل می‌کرد ارتباطش را ادامه داده و بالاخره دستگیر می‌شود. باز اگر درست در خاطرمان مانده باشد در زندان با دکترشهرزاد از پرونده ر. جزنی برخورد می‌کند که او مطرح می‌کند در بازجویی از نامبرده پرسیده‌اند آیا آوانس، آلبرت و وارطان را می‌شناسد؟ از خود ر. مهری نیز درباره امامی و یا خودکشی او سئوالاتی می‌کنند. ر. عبدالله مهری از یک امکان استفاده کرده و این ماجرا را به ما اطلاع داد. ما برای بررسی اطلاعات مزبور جلسه‌ای با شرکت آوانس و اردین و سایر رفقا تشکیل داده و پس از بررسی به این نتیجه رسیدیم که سرخ این اطلاعات

می‌توانستہ و وارطان باشد. قضیہ از این قرار بود کہ ر. وارطان از رفقای ما بود کہ بہ ارمنستان شوروری مهاجرت نمود. روزی قبل از مهاجرت نامبرده، من در نزدیکی سفارت شوروری بہ او برخوردیم. او با امراہ مرا سوار ماشینش کردہ و بہ محل کارم رساند. رفیق وارطان در آن دورہ بخاطر انجام امور مربوط بہ مهاجرت بہ سفارت شوروری رفت و آمد کردہ و بہ عنوان یک فرد مظنون تحت نظر ساواک قرار می‌گیرد. تماس من یا او موجب می‌شود کہ ساواک مرا نیز در تور مراقبت خود قرار دہد. پس از این حادثہ عوامل ساواک بہ قہوہ چی ای کہ در مقابل کارگاہ ما بساط داشتہ و رابطہ بسیار دوستانہ ای نیز با من داشت مراجعہ کردہ و دربارہ من پرس و جو می‌کنند. پس از پرس و جو ساواکی، ہا قہوہ چی ماچرا را برای من تعریف کرد. ر. مہری پس از یکسال از زندان آزاد شد و پس از دورہ ای رعایت ملاحظیات امنیتی، تماس خود را با سازمان مجدداً برقرار ساخت. من نیز پس از یک دورہ عادی سازی توانستم تعقیب و مراقبت ساواک را خنثی کردہ و مجدداً فعالیت ہایم را از سر گیرم. بنابراین مسائلی کہ ر. مہری از اولین دستگیری خود منتشر کردہ است بہ هیچ وجہ نمی‌تواند مستمسکی برای پلیس بودن باقر امامی باشد.

مضافاً باید تاکیدی کنم کہ اکنون اسنادی منتشر شدہ است کہ دیگر ہای هیچ گونه تردیدی در غلط بودن این برچسب زنیہا نمی‌گذارد. این اسناد عبارتند از گزارشات درونی و محرمانہ شہربانی در سالہای ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۸ کہ توسط سعید تفرشی و محمود طاہر احمدی منتشر شدہ است. از خوانندہ ہا خواہم کہ با دقت صفحات کلیشہ شدہ این اسناد را کہ در اسناد مذکور آمدہ است مطالعہ کنند. اسناد مزبور نشان دہند کہ دستگاه سرکوبہ رژیم پهلوی در گزارشات محرمانہ

خود، که طبیعاً در آنها مسائل بدون رتوش و سانسور مطرح می‌گردد، کروژوک‌کیست‌ها و باقر امامی را در شمار کمونیست‌هائی ارزیابی کرده است که با حزب توده مخالف بوده و برای ایجاد یک جریان مستقل کمونیستی فعالیت و تبلیغات می‌کنند؛ همچنین گزارش نحوه پیگرد و دستگیری را نیز در این گزارشات منعکس شده است.

من در طول این کتاب و در پرتو نقل خاطراتم کلیه اطلاعاتی را که از دوره تشکیل کروژوک‌ها تا ساکا در جریان آن قرار داشتم با صداقت و امانت یک کارگر مارکسیست بیان کردم تا مورد استناد کلیه کسانی که می‌خواهند تاریخ جنبش کارگری و کمونیستی را بررسی کنند قرار گیرد. من نه نویسنده هستم و نه مورخ بلکه همان‌گونه که در مقدمه این کتاب یادآور شدم به خاطر آن که رفقانی که از نزدیک در جریان بنیان‌گذاری کروژوک‌ها و تحول آن تا ساکا بودند اکنون در قید حیات نیستند به ناچار این وظیفه به عهده من باقی مانده است تا کلیه حقایق مربوط به این جریانات را بازگو کنم تا دست‌کم یک مدرک مستند از قول کسانی که از نزدیک در جریان بنیان‌گذاری جریانات فوق بودند در اختیار علاقمندان قرار گیرد.



## مؤخره

اکنون که نگارش خاطرات من به پایان رسیده است ما به قرن جدید و به هزاره جدید گام نهاده ایم. قرنی که بی تردید قرن پیروزی های بزرگ طبقه کارگر و قرن آزادی و سوسیالیسم خواهد بود.

در قرنی که گذشت جنبش کارگری و سوسیالیستی ما، هم به پیروزی های عظیمی دست یافت و هم با شکست های بزرگی مواجه شد. نگاهی در هر دو وجه پیروزی و شکست، برای تلاش گران جنبش کارگری و برای همه آن هائی که دل باخته برقراری آزادی و عدالت برای نوع بشر هستند امری گریزناپذیر است.

در قرن گذشته اولین انقلاب کارگری با در هم ریختن یکی از دژهای سرمایه به وقوع پیوست و پس از رهائی از محاصره سرمایه داری به سرعت در چهارگوشه جهان گسترش یافت. پیروزی انقلابات ضدسرمایه داری نشان داد که انسان قرن بیستم در فراسوی نکبت و



مذلت ناشی از حاکمیت نظام جهانی سرمایه در جستجوی زندگی بهتر و انسانی‌تری است و می‌خواهد به رویای هزاران ساله خود برای دست یافتن به آزادی و عدالت، جامه عمل بپوشاند. انقلابات کارگری قرن بیستم توده‌های میلیونی مردم را به عرصه فعال سیاست کشاند، با برقراری حق رأی برای زنان آن‌ها را برای اولین بار از خانه و آشپزخانه به صحنه سیاست و اجتماع آورده و به حق شهروندی آن‌ها رسمیت داد، تأمین اجتماعی برای عموم را برقرار ساخت، امیدی عظیم برای ملل تحت انقیاد برای رهایی ملی به وجود آورد و دستاوردهای بی‌شمار دیگری که هر یک نقش اساسی در متعین شدن انسان معاصر داشته و دارد.

در بطن این دستاوردها و زمانی که به نظر می‌رسید که چرخ تاریخ بیش از هر زمان دیگری به نفع جنبش کارگری و سوسیالیستی می‌گردد، نطفه شکست بسته می‌شد. نظام‌های سوسیالیستی شکل گرفته، به ویژه در اتحاد شوروی سابق با نقض آزادی و دموکراسی به تدریج راه انحطاط پیموده و دولت‌های کارگری به دولت‌های استبدادی ضدکارگری مبدل شده و دستاوردهای مبارزات کارگری و ضدسرمایه‌داری را یک به یک امحاء کردند. اگر تجاوز نیروهای نظامی علیه انقلاب اکتبر، محاصره، جنگ‌های گرم و سرد نتوانست سوسیالیسم را شکست دهد اما عوامل درونی یعنی نقض آزادی و دموکراسی، شکل‌گیری دولت‌های ایدئولوژیک سرکوبگر که به تدریج طبقه کارگر و اکثریت مردم را از حاکمیت خلع کردند، بورکراتیزه شدن همه جوانب زندگی و همراه با آن گسترش فساد غیرقابل کنترل و... آن‌ها را از توده وسیع کارگر و زحمتکش بیگانه کرده و مرجبات سقوط آن‌ها را از درون فراهم آورد.

تجربه پیروزی، استقرار و در نهایت شکست نظام‌های سوسیالیستی در

در قرن بیستم برخلاف آن چه که نظریه پردازان بورژوا ادعا می کنند نه بطلان بلکه صحت آموزش های مارکس و انگلس در باره سوسیالیسم را نشان می دهد. آن چه که موجب شکست نظام های سوسیالیستی قرن بیستم شد نه اجراء روح اصلی سوسیالیسم مارکسی بلکه فاصله گرفتن از آن و نقض مختصات ماهوی سوسیالیسم مارکسی بود. مارکس و انگلس سوسیالیسم را نفی دیالکتیکی سرمایه داری دانسته و معتقد بودند که سوسیالیسم آن چنان نظامی است که در آن تکامل آزادانه فرد در گرو تکامل آزاد جامعه است و تکامل آزاد جامعه در گرو تکامل آزادانه فرد. بدین ترتیب روح سوسیالیسم مارکسی با دولت بوروکراتیک - ایدئولوژیک، با کیش شخصیت، با نقض آزادی و برپا کردن دولت پلیسی به نام سوسیالیسم یا سرکوب و سانسور، با پایمال کردن حق شهروندی برابر و ... که در دولت های بلوک شرق بروز کرد بیگانه است.

مسلم است انحرافاتى که در یک دوره طولانى جنبش کارگری را تحت شعاع قرار داده و در نهایت به فروپاشی اتحاد شوروی و سایر کشورهای بلوک شرق منجر شد لطمات سنگینی به جنبش کارگری و نفوذ مادی و معنوی سوسیالیسم در سطح جهانی وارد ساخته است. اما اکنون جنبش کارگری با درس گیری از این تجربیات در کار بازسازی و تجدید حیات است. این تجدید حیات که هم در عرصه عملی و هم در قلمرو فکری در جریان است، بسیار امیدبخش بوده و می تواند به تجدید حیات مجدد جنبش کارگری و سوسیالیستی در قرن حاضر منجر شود.

جنبش کمونیستی و کارگری کشورمان از جنبش کارگری و کمونیستی جهانی و تأثیرات آن پرکنار نبوده است. باید گفت که ما

کمونیست‌های ایرانی نیز تحت تاثیر انحرافات بودیم که در جنبش جهانی کمونیستی شایع بود. اگرچه در میان کمونیست‌های ایران در قرن بیستم جریان‌های فکری گوناگونی شکل گرفت اما همه و یا لاقلاً اکثر قریب به اتفاق آن‌ها درکشان از مبانی سوسیالیسم ملهم از انحرافات استالینیستی بود. اکنون بیش از یک دهه از فروپاشی سوسیالیسم موجود می‌گذرد و در کشور ما نیز هم‌چون سایر نقاط جهان روند بازنگری و همراه با آن تجدید حیات جنبش کارگری و سوسیالیستی جوانه زده است. هیچ تردید نیست که علیرغم مقاومت‌های فرقه‌ای بخشی از نیروهای چپ و کمونیست که هنوز از دگم‌های زنگ‌زده و شکست خورده خود دست نکشیده‌اند، این جوانه‌ها به بار خواهند نشست و جنبش کارگری کشورمان را تناور خواهند ساخت.

اما جنبش کارگری کشورمان علاوه بر نیاز مبرم به بازنگری در مبانی فکری به یک سیاست اصولی برای فائق آمدن بر پراکندگی حاکم در میان صفوفمان نیاز حیاتی دارد. فرقه‌گرایی مانند آفتی مهلک جنبش کارگری ما را پاره پاره کرده و آن را از توانمندی لازم محروم ساخته است. حقیقت را در انحصار خود دانستن، خود را تنها نماینده طبقه کارگر قلمداد کردن و دیگران را با چوب تکفیر زدن، عدم توجه به مشترکات و عمده کردن اختلافات فرقه‌ای، معیارهای فکری - ایدئولوژیک را به منافع و مصالح اتحاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی ترجیح دادن و آن‌ها را به مبنای جدائی مبدل ساختن ... از مصادیق این فرقه‌گرایی است که همه ما با تمام وجود از آن آگاهیم. اما منافع طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی حکم می‌کند که کلیه جریانات معتقد به آزادی و سوسیالیسم ضمن به رسمیت شناختن تنوع ایدئولوژیک و سیاسی میان خود و احترام نهادن به تکثر موجود در میان نیروهای طرفدار سوسیالیسم، بر اساس مشترکات میان خود متحد شده و در برابر جبهه

سرمایه، استبداد و تاریک‌اندیشی، جبهه کار را برای آزادی و سوسیالیسم به وجود آورند. البته شکی نیست که این فرقه‌گرایی نه عارضه سطحی بلکه بیماری مزمنی است که ریشه در میراث "سوسیالیسم موجود" و تنوری و آموزش‌های آن از جمله تنوری "یک کشور، یک طبقه، یک حزب" دارد و از میان برداشتن آن کار ساده‌ای نیست. با این وصف اکنون که دیواره دگم‌های گذشته فرو ریخته و به موازات آن دوره تجدید حیات جنبش کارگری فرا رسیده است زمینه بسیار مساعدی برای مبارزه با فرقه‌گرایی به وجود آمده است. به ویژه نسل جوان و پیکارجو در ایران که با یک رژیم قرون وسطانی و به شدت سرکوبگر مبارزه می‌کند امید بزرگ جنبش کارگری ایران است که می‌تواند هوای تازه‌ای در فضای جنبش ما ایجاد کرده و تحول قطعی آن را به یک جریان اجتماعی پر نفوذ میسر گرداند. اکثریت جوانان کشور ما به اردوی کار و زحمت تعلق دارند و ضمن تشنگی برای آزادی، ضرورت عدالت و سوسیالیسم را بخاطر وضعیت طبقاتی خود به خوبی درک می‌کنند بنابراین آن‌ها هستند که به نیروی اصلی پیش‌برد اتحاد طبقاتی اردوی کار و حقوق‌بگیران مبدل شده و با بهم ریختن دیوارهای فرقه‌ای راه پیشروی جنبش کارگری را هموار خواهند ساخت. آن‌ها هستند که با بهم ریختن جمودگرایی حاکم بر جنبش‌مان وحدت زنان و مردان اردوی کار، وحدت نسل‌های گوناگون جنبش کارگری، وحدت مزد و حقوق‌بگیران متعلق به همه ملیتهای ایران و همه مکاتب فکری، ایدئولوژیک، فرهنگی و مذهبی را که در میدان عمل برای گسست ناپذیری آزادی و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند، امکان‌پذیر خواهند ساخت به طوری که اردوی مزد و حقوق‌بگیران در مقیاس میلیونی پا به صحنه نبرد طبقاتی بگذارند. من و امثال من از نسل قدیمی فعالان جنبش کارگری که پرچم مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم را در

دست داشته‌ایم، اکنون این پرچم را به نسل‌های جوانتر و بویژه جوان‌ترین نسل جنبش ما می‌سپاریم تا کاروان آزادی و سوسیالیسم با غرور، راه خود را به پیش ببرد.

من آلبرت سهراییان، که از سیزده سالگی به صف پرافتخار جنبش کارگری کشورمان پیوسته و قریب شصت سال در این سنگر فعالیت کرده‌ام به همه فعالین جنبش و به ویژه نسل جوان درود می‌فرستم و امیدوارم که جنبش ما در امر بازسازی و تجدید آرایش خود موفق و پیروز شود.

www.KetabFarsi.com

**اسناد**